

بررسی تاثیر ثبات سیاسی بر توسعه

سیداحمد موثقی □□

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مسلم کرم زادی

استادیار دانشگاه پیام نور واحد پرند

(تاریخ دریافت: ۱۹/۲/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۹/۸/۱۳)

چکیده:

در این مقاله سعی بر بررسی تعاریف ارائه شده از «ثبات سیاسی» و تعیین ویژگی های آن است. سپس در پی رسیدن به تعریف مفهومی از ثبات سیاسی خواهیم بود تا بوسیله آن بتوان تأثیر ثبات و بی ثباتی بر تحقق توسعه را مورد بررسی قرار داد. این کار مستلزم فراتر رفتن از سطح تعاریف محدود مطرح شده در مورد ثبات سیاسی خواهد بود که مفهوم آن را به صورت گسترده تر و در بردارنده شرایط سیاسی و اجتماعی تأمین کننده محیطی امن و با آرامش مطرح می کند. از این رو، ثبات سیاسی به معنای وجود فضای سیاسی و اجتماعی آرام و قابل اعتماد، تداوم در قوانین، مدیریت و سیاست ها و همچنین به معنای عدم وجود شرایطی مثل جنگ، شورش، کودتا، هرج و مرج و بی نظمی، تهدیدات نسبت به نظام و جامعه است. ما معتقدیم برای تحقق توسعه در ارکان مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان نخستین گام، باید محیط داخلی و شرایط خارجی متضمن میزانی از ثبات باشند که برنامه ریزی، پی گیری اهداف و انباشت در توسعه میسر شود.

واژگان کلیدی:

ثبات سیاسی، ثبات در سیاست ها، نا اطمینانی در سیاست، توسعه

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، مسئله توسعه کشورهای که عقب افتاده، توسعه نیافته و جهان سوم نامیده می شدند مورد توجه و تأکید سازمان‌های بین‌المللی و البته کشورهای توسعه نیافته قرار گرفت. از آن زمان تاکنون این کشورها با تلاش زیاد به دنبال دستیابی به اهداف توسعه ملی بوده‌اند؛ ولی در این میان فقط تعدادی معدود از این کشورها توانسته‌اند خود را از جرگه کشورهای توسعه نیافته خارج کنند و به توسعه‌ای مناسب و قابل قبول دست یابند و بیشتر کشورهای در حال توسعه همچنان در سطوح پایین توسعه باقی مانده‌اند. محققان عوامل مشترک ناتوانی کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به توسعه را در بی‌ثباتی، اعم از جنگ داخلی و خارجی، بی‌ثباتی حکومت، انقلاب، کودتا، منازعه بین نخبگان، شورش‌های داخلی، بی‌ثباتی در مدیریت و بی‌ثباتی در استراتژی‌ها و سیاست‌های توسعه می‌دانند. از طرف دیگر، تجربه موفق کشورهای از جهان سوم که به سطوح بالای توسعه دست یافته‌اند نشان می‌دهد که از جمله رموز موفقیت آنها، وجود شرایط زیر است: نداشتن جنگ‌های داخلی و خارجی، نبود رخداد‌های بی‌ثبات‌کننده مانند انقلاب‌ها و کودتاهای مستمر، استمرار دولت و سیاست‌های توسعه، وجود ثبات در مدیریت، ثبات در قوانین و قانونمندی در این کشورها و ثبات اقتصادی. همه عوامل مزبور را می‌توان تحت عنوان ثبات نام گذاری کرد که با فراهم کردن فضای مناسب توسعه موجب تمرکز منابع کشور و بسیج امکانات در راستای توسعه شده است که در نتیجه، دستیابی به توسعه و رفاه در این کشورها ممکن شده است.

بنابراین، در این مقاله ابتدا سعی خواهد شد به بررسی تعاریف ارائه شده از «ثبات سیاسی» و تعیین ویژگی‌های آن پرداخته شود. اهمیت این کار بیشتر از این نظر است که ادبیات نظری قابل توجه در این زمینه در ایران وجود ندارد و عموماً مفهوم «ثبات سیاسی» با تساهل و به صورت غیردقیق و در بسیاری از موارد به صورت متناقض به کار می‌رود. پس از تعریف و تبیین این مفهوم، دلایل نظری و تجربی تأیید کننده تأثیر ثبات و بی‌ثباتی سیاسی بر توسعه تحت بررسی قرار می‌گیرد.

ثبات سیاسی

مفهوم «ثبات سیاسی» نمونه عالی ابهام (Fuzziness) و سردرگمی مطالعات علوم سیاسی موجود در ارتباط با تکوین مفهومی، عملیاتی سازی و سنجش است. مفهوم ثبات سیاسی معانی متفاوت را شامل می‌شود که محققان مختلف تلاش کرده‌اند برای اندازه‌گیری درجه یا میزان «ثبات سیاسی» موجود در دنیای خاص خودشان بسنجند (Hurwitz, 1973: 449). اندیشمندان و نظریه‌پردازان در حوزه‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تعاریف گوناگون از

ثبات و بی‌ثباتی سیاسی ارائه داده اند. مثلاً ثبات سیاسی از نظر آکه (Ake) به معنای منظم بودن جریان تعاملات سیاسی (Political exchange) است (Ake, 1974). هانتینگتون ثبات را در نهادمندی سیاسی می‌داند (هانتینگتون ۱۳۷۵). سریع القلم هم ثبات را مساوی با «قاعده‌مندی» می‌داند (سریع القلم، ۱۳۷۸). ایان لاستیک (Ian Lustick) ثبات سیاسی را به معنای قابل پیش بینی بودن رفتار سیاسی در آینده می‌داند (Lustick, 1979) و از نظر مارتین نیدلر (Martin Needler) کشور باثبات، کشوری است که در آن حکومت از طریق انتخابات آزاد برگزیده شده باشد و براساس قانون حکومت کند (Needler, 1968 In: Ake 1974: 585). با این حال، در این بخش به بررسی مهم ترین تعاریف ارائه شده از ثبات سیاسی خواهیم پرداخت.

کتاب مهم سیمور لیپست تحت عنوان «انسان سیاسی» نخستین تلاش انسان را برای تحقیق نظام‌مند، بین ملی، تجربی از ثبات سیاسی نشان می‌دهد. ولی طرح تحقیق لیپست ناظر بر تحلیل تمامی منابع ثبات و در همه نظام‌های سیاسی نبود. بلکه عمده علاقه وی متوجه ریشه‌های ثبات سیاسی در اروپا و شمال آفریقا، در ارتباطات متقابل اجتماعی - اقتصادی و سازوکارهای حفظ نهادهای سیاسی بود (ساندرز، ۱۳۸۰: ۲۸). لیپست ثبات سیاسی را به صورت پیوستگی یا تداوم یک نوع سیستم سیاسی خاص تعریف کرده بود. بر این اساس؛ در صورتی کشوری از نظر سیاسی با ثبات بود که سیستم لیبرال دموکراسی یا دیکتاتوری در آن حداقل به مدت ۲۵ سال دوام پیدا کرده بود. در این تعریف این سؤال بوجود می‌آمد که چگونه ممکن است بعضی از کشورها (مثل، ایتالیا یا بلژیک) که در طول سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم [کتاب لیپست در سال ۱۹۵۹ نوشته شده بود] تغییرات حکومتی بسیار زیاد را تجربه کرده بودند باید در زمره کشورهای با ثبات قرار گیرند. به این دلیل که این کشورها در طول این دوره به صورت دموکراسی باقی مانده بودند (Miljokovic and Rimal, 2008: 2455). تحلیل لیپست از ثبات و بی‌ثباتی بطور ضمنی می‌گوید که واحدهای سیاسی یا کاملاً باثبات و یا کاملاً بی‌ثبات هستند. در نتیجه امکان این که ثبات و بی‌ثباتی را بتوان به صورت نسبی و مداوم به یک مفهوم تبدیل کرد، طرد می‌کند (ساندرز، ۱۳۸۰: ۲۸).

لئون هورویتز (Hurwitz, 1973) با دسته بندی رویکردهای گوناگون موجود در مورد ثبات سیاسی، در نهایت خود رویکرد ترکیبی را که در برگرفته عناصر و وجوه مختلف سیاسی می‌باشد ارائه می‌دهد به اعتقاد هورویتز پنج رویکرد نسبت به ثبات سیاسی وجود داشته است که عبارتند از: ۱) ثبات سیاسی به معنای عدم وجود خشونت؛ ۲) ثبات سیاسی به معنای دوام و پایداری حکومت؛ ۳) ثبات سیاسی به معنای وجود رژیم مشروع و قانونی (Legitimate constitutional)؛ ۴) ثبات سیاسی به معنای عدم وجود تغییرات ساختاری؛ ۵) ثبات سیاسی به معنای اشکال و وجوه چند بعدی

اجتماعی (Multifaceted societal) (ترکیب رویکردهای گوناگون در مورد ثبات سیاسی) (Hurwitz, 1973: 449).

هورویتز پس از نقد و برشمردن مزایا و معایب هر کدام از این رویکردها، در نهایت تعریف خود از ثبات سیاسی را که ترکیبی از رویکردهای گوناگون یا به عبارتی رویکرد پنجم می باشد، ارائه می کند: ثبات سیاسی به جای اینکه بوسیله تک شاخص های جدا از هم سنجیده شود، باید با عناصر چند وجهی اجتماعی مورد سنجش قرار گیرد که متشکل از شاخص های فرعی متنوع است. وی در ادامه می نویسد: «مفهوم ثبات سیاسی» که محقق باید استنباط کند، نسبت به دیگر مفاهیم انتزاعی مطالعات علوم سیاسی همچنان مشکل تعریف (elusive) باقی مانده است. اگر تأکید روی تک شاخص های جدا از هم قرار داده شود، دقت زیاد در تعیین خصوصیات و ویژگی های موضوع به دست می آید، اما به ضرر با یسته های مطالعات نظری و اگر تأکید روی اشکال اجتماعی ترکیبی قرار گیرد که کاملاً واضح است قابل قبول تر می باشد، آنگاه محققانی باید در دقیق و مرتب کردن ثبات سیاسی سنجش و ارزیابی پیشقدم شوند (Hurwitz, 1973: 462 – 463). هورویتز در آخر می نویسد: «توافق اساسی وجود دارد که ثبات سیاسی، تا حدودی معنای عدم وجود خشونت، تداوم حکومت، عدم وجود تغییرات ساختاری، مشروعیت و تصمیم گیری کارآمد را می دهد (Hurwitz, 1973: 462 – 463). به همین دلیل مفهوم «ثبات» نمی تواند به متغیرهای جدا از هم تقلیل داده شود (Hurwitz, 1973: 458).

تعریف بعدی از ثبات سیاسی مربوط به کلاود آکه (Ake, 1974) است. به نظر آکه ثبات سیاسی به معنای «منظم بودن جریان تعاملات سیاسی» است. در جایی که جریان تعاملات سیاسی نامنظم باشد نظام سیاسی بی ثبات و در جایی که تعاملات منظم باشد، نظام سیاسی باثبات است و این نظام تا زمانی باثبات است که کنشگران سیاسی به طریق معمول و متداول رفتار کنند و انتظارات رفتاری سیاسی آنها در چارچوب محدودیت های کلی و عمومی انتظارات نقشی (Role expectation) تعاملات سیاسی باشد. کنش های بی ثبات کننده سیاسی رفتارهایی هستند که در چارچوب تعاملات نامنظم قرار دارند؛ و همه کنش ها و تعاملات سیاسی که نامنظم و بی قاعده نباشند ایجاد کننده ثبات نظام هستند (Ake, 1974: 586-587). از نظر ایشان معیار تشخیص تعاملات بی قاعده، رفتارهای مربوط به گذشته، شناسایی رفتارهای خاص از طرف نظام سیاسی به عنوان رفتارهای ناقض قوانین یا چیزی شبیه به آن است (Ake, 1974: 587).

این تعریف از ثبات و بی ثباتی سیاسی که بر اساس «الگوهای رفتاری» است در چارچوب رفتار تعریف می شود. آکه با اعتقاد به اینکه به اشتباه تغییرات سیاسی در جریان مدرنیزاسیون را مساوی با بی ثباتی سیاسی می دانند، در مورد معیار تغییرات سیاسی از بین

برنده ثبات می نویسد: «ملاک اینکه تغییرات سیاسی را از مصادیق بی ثباتی بدانیم این است که این تغییرات، انتظارات و قواعد پذیرفته شده درباره چگونگی مشروع و قانونی صورت گرفتن تغییرات را نقض نمایند (Ake, 1974: 589). برای اینکه بدانیم نظام سیاسی با ثبات است یا بی ثبات، باید به بررسی الگوهای جریان تعاملات سیاسی پردازیم (Ake, 1974: 589). به نظر آکه کودتاهای گسترده در آفریقا و آمریکای لاتین، تغییرات گسترده در قوه مجریه، بحرانهای قانون اساسی و غیره، مصادیق کامل بی ثباتی سیاسی نیستند. چون این پدیده ها اشکالی از تعاملات سیاسی مرتبط با نخبگان هستند و با زیاد اهمیت دادن به اینکه نخبگان سیاسی چه کاری انجام می دهند یا چه اتفاقی در ارتباط با طبقه نخبگان نظام سیاسی می افتد، نمی توانیم به طور دقیق ثبات سیاسی را مورد سنجش قرار دهیم. برای سنجش اینکه نظام سیاسی با ثبات است یا بی ثبات باید به بررسی الگوهای جریان تعامل سیاسی در نظام سیاسی پردازیم (Ake, 1974: 589).

هر چند تعریف آکه از ثبات سیاسی به معنای منظم بودن و قاعده مندی الگوی تعاملات سیاسی و در نظر گرفتن تغییرات در سطح کل نظام سیاسی بالاتر از سطح محدود نخبگان پیشرفتی اساسی در زمینه تعریف مفهوم ثبات سیاسی می باشد، ولی باید گفت شاید آکه تحت تاثیر محیط حاکم بر کشورهای غربی، اهمیت و نقش اساسی و تعیین کننده نخبگان سیاسی در کشورهای در حال توسعه را مساوی با نقش مقید و محدود به ساختارها و نهادهای قانونی نخبگان در کشورهای غربی مساوی می داند. این درحالی است که با هر کودتا یا تغییر در مقامهای اصلی قوه مجریه کشورهای در حال توسعه، تغییرات بسیار گسترده در سطح قوانین، سیاستها، مقامات سیاسی و در کل نظام سیاسی این جوامع صورت می گیرد. علاوه بر آن، مسائلی مثل تغییرات مکرر در قوانین و مقررات، یا مصادره اموال و داراییهای خصوصی بر اساس قانون، یا تغییر گسترده مدیران و مقامات کشوری بر اساس اختیارات قانونی از نظر آکه معیار بی ثباتی سیاسی نیست. به همین دلیل، شناسایی ثبات به عنوان قاعده مندی تعاملات، ممکن است در زمینه هایی که تعاملات منظم در مورد شرایط و وضعیتهایی که بیشتر مردم آنها را به عنوان معیارهای بی ثباتی معرفی می کنند، مشکل ایجاد کند (Dowding and Kimber, 1983: 233).

پژوهش بعدی در زمینه تعریف ثبات و بی ثباتی سیاسی را دیوید ساندرز (sanderson, 1981) انجام داده است. ساندرز با استفاده از رویکرد سیستمی دیوید ایستون به ارائه تعریف از «معیارهای بی ثباتی سیاسی» پرداخته است. البته باید گفت که ساندرز در بررسی رویکردها به ثبات و بی ثباتی سیاسی قبل از خود، همانگونه که «داودینگ و کیمبر» به درستی خاطر نشان کرده اند، کار آکه در زمینه ثبات سیاسی را عمداً ذکر نکرده است (Dowding and Kimber, 1983: 233).

1983). ولی در بسیاری از موارد از جمله؛ در زمینه الگوهای رفتاری از او اقتباس کرده است. با این حال، معیار بی ثباتی سیاسی از دید ساندرز به صورت زیر می باشد:

معیاری که بتوان به وسیله آن نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان «بی ثبات» خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش ها در حکومت، رژیم یا جامعه ای نسبت مستقیم دارد. یعنی آنکه، تا چه حد این تغییرها و چالش ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه ای را تغییر داده اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آنها شده اند. مسلم است این الگو خود با گذشت زمان دستخوش تغییر می شود (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

تعریف ساندرز از معیارهای بی ثباتی سیاسی علی رغم رهنمودهایی ارزشمند که در زمینه شاخص های بی ثباتی سیاسی مثل کودتا، جنگ داخلی، شورش، تظاهرات، مرگ در اثر خشونت سیاسی و... ارائه می دهد و چالش یا احتمال آن علیه حکومت، رژیم و جامعه را معیار بی ثباتی می داند، که در بررسی بی ثباتی سیاسی مفید می باشد ولی به دلیل اینکه بی ثباتی سیاسی را به صورت متغیر واحد و بدون ارتباط آن با توسعه در نظر می گیرد برای بررسی تأثیر ثبات و بی ثباتی بر توسعه ناکافی می باشد. به این دلیل که، مثلاً اگر کودتا در کشوری خاص اتفاقی معمولی و عادی باشد و هر چند وقت یکبار اتفاق بیفتد به دلیل اینکه بر اساس الگوی متعارف قبلی نظام که در آن کودتا اتفاقی معمولی است، و به صرف اینکه وقوع کودتا در آن قابل پیش بینی است، از نظر ساندرز در زمره بی ثباتی سیاسی قرار نمی گیرد؛ او در این باره می نویسد: «استدلال می کنیم که در هر نظامی خاص در زمان معین، رفتارهایی که «متعارف» (قابل پیش بینی هستند) نباید به عنوان بی ثباتی سیاسی تلقی شوند. فقط به میزانی که این رفتارها از معیار «متعارف» برای نظام در زمان خاصی منحرف شود، بی ثباتی پدید می آید. برای مثال اگر کودتای پنجم در کشور الف در زمان پیش بینی شده رخ دهد اصولاً بی ثباتی اش صفرخواهد بود (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۴۹). بر همین اساس می توان استدلال کرد اگر در کشوری خاص متعارف و مرسوم باشد که هر چند سال یکبار مقامات اصلی و فرعی حکومت به طور گسترده تغییر پیدا کنند، هر چند سال یکبار جنگ داخلی صورت گیرد، قوانین از جمله قوانین مالکیت و قوانین رقابت سیاسی تغییر پیدا کنند. در واقع بی ثباتی سیاسی در کشور وجود ندارد. چون این اتفاقات قابل پیش بینی بوده است و انحرافی از «الگوی پیشین» بوجود نیامده است. ولی در واقع در چنین کشوری، بی ثباتی مجالی برای انباشت توسعه و فعالیت های توسعه ای باقی نمی گذارد.

دیگر پژوهش مهم در زمینه تعریف و مفهوم بندی ثبات و بی ثباتی سیاسی مربوط به کیت داودینگ و ریچارد کیمبر (Dowding and Kimber, 1983 and 1987) است که بر اساس رویکرد سیستمی گسترده (Broadly System Approach) به بررسی ثبات سیاسی پرداخته اند. آنها با قبول

تقسیم بندی هورویتز از رویکردها نسبت به ثبات سیاسی که در پنج دسته تعریف شده بود، رویکرد ششم به ثبات سیاسی را ناشی از تحقیقات آکه و ساندرز می‌دانند که «ثبات به معنای الگوهای رفتاری» (Pattern Of Behavior) است (Dowding and Kimber, 1983:230).

به اعتقاد داودینگ و کیمبر ثبات سیاسی مفهومی انتزاعی نیست؛ بلکه مرتبط با ثبات جنبه‌ها و وجوه خاص اجتماعی است؛ آن عناصر و بخش‌هایی که سیستم سیاسی و اجزایش را شکل می‌دهند. به عبارتی دیگر اجزاء شکل دهنده آن هستند (Dowding and Kimber, 1983: 236). علاوه بر آن، انواع گوناگون ثبات وجود دارد و ثبات سیاسی از نظر مفهومی مرتبط با انواع دیگر ثبات است. ثبات هنگامی به ثبات سیاسی تبدیل می‌شود که برای موضوع‌های سیاسی به کار رود و معنای کامل ثبات سیاسی صرفاً براساس مفاهیم سیاسی قابل درک و فهم نیست (Dowding and Kimber, 1983: 236). به همین دلیل آنها ثبات سیاسی را در ارتباط با انواع دیگر ثبات به کار می‌برند و تعریف خاص آنها از ثبات، به ثبات حکومت، نهادها، شیوهای حکومت و غیره مربوط می‌شود (Dowding and Kimber, 1983: 236). بنابراین، دایره مفاهیم مورد علاقه آنها در بررسی ثبات سیاسی فقط حکومت و دولت نیست و ثبات هر موضوعی (Object) هنگامی سیاسی است که مربوط به موضوعات سیاسی باشد (Dowding and Kimber, 1983: 236). به عبارتی دیگر، این محققان مفهوم بندی خود از ثبات سیاسی را به گونه‌ای ارائه می‌دهند که بتواند برای حکومت‌ها، رژیم‌ها، نهادها و غیره کاربرد داشته باشد.

داودینگ و کیمبر تعریفی خاص از ثبات سیاسی ارائه نمی‌دهند بلکه معتقدند مفهوم ثبات سیاسی نه تنها باید تهدیدهایی را مورد بررسی قرار دهد که متوجه موضوع‌های سیاسی و در واقع علیه آنها واقع شده‌اند بلکه ظرفیت آن موضوعات سیاسی در پاسخگویی به آن تهدیدها را مورد توجه قرار دهد (Dowding and Kimber, 1987: 104). یک موضوع سیاسی هنگامی در حالت ثبات است که این ظرفیت را دارد که از احتمال وقوع تهدیدهایی که از ناحیه نیروهایی که بقای آن را تهدید می‌کنند جلوگیری نماید (Dowding and Kimber, 1987:104). به اعتقاد آنها احتمال خطر باید متوجه اجزا و بخش‌هایی از هر موضوع سیاسی باشد که برای تداوم سیستم ضروری هستند آن اجزایی که به وسیله آنها ماهیت یک موضوع سیاسی تعریف می‌شود و با آن اجزاء شناخته می‌شود. مثل نظام فدرال آمریکا که قسمت اصلی و مشخصه آن همان سیستم فدرال است و اگر خطراتی متوجه آن باشد آنگاه بی‌ثباتی سیاسی به وجود آمده است (Dowding and Kimber, 1983: 237).

بحث دیگر از نظر آنها مربوط به تغییرات از درون سیستم یا خارج از آن است. به اعتقاد آنها تغییراتی که بوسیله هر موضوع سیاسی به صورت داوطلبانه پذیرفته می‌شود بی‌ثباتی را ثابت نمی‌کند؛ اگر چه آن تغییرات منجر به عدم تداوم کامل نظام (Complete Discontinuity)

شود. ولی نیروها و فشارهایی که از خارج از سیستم بر آن وارد می‌شود و هدف آن تغییر یک یا چند جزء اساسی هویت آن باشد مصداق بی‌ثباتی است (Dowding and Kimber, 1983: 237). هر چند نویسندگان فوق سعی کرده اند از تعاریف ساده پیشین ثبات سیاسی مبتنی بر تداوم و پایداری نظام اجتناب کنند و ظرفیت و توان مقابله با تهدیدات را هم به معیارهای ثبات سیاسی افزوده اند. و بقا و ماندگاری تصادفی و با خوش شناسی را از توانایی ماندگاری و داشتن ظرفیت حفظ و دوام نظام متمایز کرده اند. ولی این نویسندگان هم در کل، نتیجه و برآیند و هدف ثبات را حفظ نظام و مؤلفه های آن می دانند. علاوه بر آن از نظر این نویسندگان تغییرات در درون نظام که از ناحیه خود نظام می باشد حتی اگر رادیکال هم باشد مصداق بی‌ثباتی سیاسی نیست (Dowding and Kimber, 1987: 105). به عبارت دیگر از نظر آنها تغییرات بسیار گسترده در درون نظام از جمله تغییر در قوانین، ارزش‌ها، مقامات حکومتی، سیاست‌ها و... به صرف اینکه در داخل نظام و به صورت داوطلبانه انجام شود مصداق بی‌ثباتی نیست.

بی‌ثباتی در سیاست و مدیریت

با بررسی تعاریف ارائه شده از ثبات سیاسی تا به اینجا می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که هر چند تعاریف از ثبات سیاسی متفاوتند ولی بحث اصلی این نویسندگان معطوف به ثبات سیاسی حکومت به صورت تداوم آن، عدم وجود چالش‌های گسترده نسبت به آن، ظرفیت از عهده برآمدن نظام در برابر تهدیدات و خطرات، عدم وجود شورش‌ها و جنگ‌های داخلی و دیگر مظاهر بی‌ثبات‌کننده که نظام سیاسی و حاکمان را با خطر سرنگونی و یا چالش مواجه می‌کند، بوده است. دلایل این شیوه نگریستن به ثبات سیاسی عبارتند از: اعتراضات وسیع دانشجویی در کشورهای غربی در طول دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم، وجود کشورهای آسیایی و آفریقایی نوظهور دارای بی‌ثباتی سیاسی گسترده، شورش‌ها و کودتاهای گسترده در کشورهای آمریکایی لاتین، ملاحظاتی مربوط به جنگ سرد و ضرورت حفظ ثبات سیاسی در کشورهای جهان سوم در جهت جلوگیری از درغلتیدن این کشورها به دامن کمونیسم و... بنابراین، هر چند تعاریف ارائه شده از سوی نویسندگان مزبور برای بررسی مصادیق بی‌ثباتی سیاسی و مشخص کردن مفهوم ثبات سیاسی مفید است ولی به دلیل در نظر نگرفتن رابطه ثبات با توسعه، برای بررسی تأثیر ثبات بر توسعه کافی نیست و ممکن است همراه‌کننده باشد؛ مثلاً تعریف آکه از ثبات سیاسی تا جایی که به معنای منظم و قاعده مند بودن جریان تعاملات سیاسی است، می‌تواند محیطی مناسب برای دسترسی به توسعه ایجاد کند ولی از آنجایی که تغییرات قوانین در داخل و به صورت متداول، مکرر و قانونی، یا مرسوم بودن تغییرات گسترده در یک جامعه، یا متداول بودن بی‌ثباتی در مدیریت و سیاست‌ها مساوی با ثبات دانسته

می‌شود، کافی نیست زیرا، این شرایط سبب از بین رفتن محیط و بستر مناسب توسعه و هدر رفتن منابع و امکانات مورد نیاز یک کشور برای توسعه می‌شود و امکان دستیابی به توسعه را با مشکل مواجه می‌کند. پژوهش ساندرز هم به تبعیت از آکه همین نقص را دارد.

به طور کلی، این تعاریف از ثبات سیاسی که مساوی با عدم وقوع حوادث سیاسی بی ثبات کننده در سطح نظام سیاسی، قواعد و حاکمان و تهدیدات نسبت به آنها استند مفید و مناسب هستند ولی باید دایره حوادث بی ثبات کننده را به دلیل تأثیر آن بر توسعه، گسترده تر در نظر گرفت و از تعاریف و الگوهای وسیع تر برای این موضوع استفاده شود. به همین دلیل باید بر خلاف داودینگ و کیمبر تغییرات گسترده در سیستم و از درون نظام را هم جزء مصادیق بی‌ثباتی سیاسی دانست و همچنین برخلاف آکه، متداول بودن تغییرات در قوانین، سیاست‌ها در درون نظام را باید مصداق بی‌ثباتی سیاسی دانست و یا برخلاف هورویتز و ساندرز، مصادیق بی‌ثباتی را علاوه بر جنگ داخلی، کودتا، چالش نسبت به حکومت، رژیم و جامعه، شامل جنگ خارجی، تغییرات گسترده در مقامات حکومتی به طریق قانونی و به صورت امری متداول و معمول، تغییرات در سیاست‌ها، قوانین، مدیریت و غیره را مصداق بی‌ثباتی دانست.

علاوه بر معیارهای مورد نیاز ذکر شده، تعریف از ثبات و بی‌ثباتی سیاسی باید به گونه ای باشد که هم انعطاف پذیر باشد و هم در کشورهای مختلف و در مقاطع مختلف کارایی داشته باشد و هم هنجاری بودن ثبات در آن رعایت شده باشد. در عین حال پذیرد چیزی که ممکن است برای یک ساختار سیاسی برهم زنده ثبات تلقی شود، شاید برای ساختار سیاسی دیگر، این گونه نباشد. برای نمونه، مخالفت رهبران سیاسی با برگزاری انتخابات (برای آن که فرصت اقدام خاص را بیابند) ممکن است در دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی برهم زنده ثبات تلقی شود، ولی در یک پادشاهی موروثی چنین نباشد (اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۶). یا تغییر یک رئیس جمهور براساس انتخابات در کشوری می‌تواند به تغییرات اساسی در رویکردها، سیاستها، استراتژی‌ها و مقامات نظام سیاسی منجر شود؛ در حالی که یک انقلاب موفق علیه نظام سیاسی ممکن است چنین تغییرات گسترده را بدنبال نداشته باشد. به همین دلیل با در نظر گرفتن تعاریف زیر از ثبات سیاسی می‌توان تأثیر ثبات و بی‌ثباتی سیاسی بر توسعه را مورد بررسی قرار داد.

ایان لاستیک (Ian Lustick) با در نظر گرفتن ثبات سیاسی به صورت قابل پیش بینی بودن رفتارهای سیاسی در آینده، ثبات سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند: «ثبات» یا «ثبات سیاسی» به عملکرد پیوسته الگوهایی خاص از رفتارهای سیاسی، جدای از به کارگیری غیر قانونی خشونت، اشاره دارد که با انتظار عمومی مردم آگاه (Attentive Public) همراهی می‌شود، دایر

بر اینکه چنین الگوهای رفتاری در آینده قابل پیش بینی دست نخورده باقی خواهند ماند (Lustick, 1979: 352).

ثبات وضعیتی است که در آن قاعده مندی وجود دارد (سریع القلم، ۱۳۷۸: ۸) و رفتارهای حکومت و محیط نهادی آن در آینده قابل پیش بینی دچار تغییرات اساسی نمی شود و مردم و فعالان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می توانند برنامه های میان مدت و حتی بلند مدت خود را بدون نگرانی از تغییرات یکباره قوانین و رویه ها طرح و پی گیری کنند. غیرقابل پیش بینی بودن رفتار محیطی، موجب می شود تا افق برنامه ریزی کوتاه مدت شده و فعالیت های زود بازده مورد توجه قرار گیرد و از همه مهم تر هویت تجاری و صنعتی شکل نگیرد. از نظر ابعاد نیز حوزه های کوچک و مقیاس های محدود امن تر خواهد بود (نیلی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). مثلاً در مورد فعالیت های اقتصادی اگر دولت قوانین و مقررات را پی در پی تغییر دهد [بی ثباتی قوانین]، افراد و موسسات نمی توانند وضعیت آتی خود را پیش بینی کرده و در آن تصمیم بگیرند. در چنین حالتی کارگزاران اقتصادی برای محافظت از دارایی های خود راهبردهایی را اتخاذ می کنند که برای اقتصاد پرهزینه است، مثلاً ممکن است وارد حوزه های غیر رسمی اقتصاد شده یا سرمایه های خود را به خارج بفرستند (برومند و همکاران، ۱۳۸۷: ۵۲).

بنابراین، مفهوم ثبات سیاسی علاوه بر نبود اتفاقات بی ثبات کننده در درون یک جامعه و نبود تهدیدات جدی نسبت به نظام سیاسی و تهدید بقای آن، که در تعاریف قبلی از ثبات سیاسی وجود داشت، تا حدودی به تغییرات کمتر در درون نظام سیاسی و از طریق خود عناصر نظام سیاسی و به طریق قانونی هم مربوط می شود. براساس این، رویکرد نسبت به ثبات سیاسی، پین (Pin) هم معتقد است چهار بعد اساسی بی ثباتی سیاسی وجود دارد (البته در واقع می توان گفت که این چهار بعد در دو دسته کلی بی ثباتی قانونی و غیرقانونی جای می گیرند)، این چهار بعد عبارتند از: «خشونت سیاسی نشأت گرفته از مسایل سیاسی، اعتراضات مردمی گسترده (Mass Civil Protest)، بی ثباتی در درون نظام سیاسی و بی ثباتی رژیم های سیاسی» (Pin, 2009: 15). در این صورت هم می توانیم رویدادهایی مثل جنگ، کودتا، شورش، تظاهرات اعتراضی گسترده مردم و مسائلی از این قبیل را از مصادیق بی ثباتی سیاسی بدانیم و هم تغییرات مکرر در قوانین، سیاست ها، مقامات اجرایی را می توان از مصادیق و اتفاقات بی ثبات کننده دانست که با تار کردن فضای دید نسبت به آینده و از بین بردن پیش بینی پذیری، سبب بوجود آمدن فضای عدم قطعیت و نا اطمینانی نسبت به آینده می شود که همان بی ثباتی سیاسی می باشد.

آلبرتو آلسینا و روبرتو پروتی (Alberto Alesina And Roberto Perrotti) با تقسیم بی ثباتی سیاسی به دو نوع، بی ثباتی قوه مجریه و بی ثباتی اجتماعی - سیاسی، تغییرات قانونی را هم در

زمره بی ثباتی به حساب می آورند: « بی ثباتی سیاسی می تواند به دو صورت دیده شود؛ نخستین راه تأکید بر بی ثباتی قوه مجریه است. راه دوم بر اساس شاخص های ناامنی و خشونت سیاسی است. رویکرد اول، بی ثباتی سیاسی را به عنوان «گرایش به مشاهده تغییرات حکومتی» تعریف می کند. این تغییرات می تواند به صورت «قانونی» باشد؛ به عبارتی می تواند در چارچوب قانون صورت گیرد، و یا غیرقانونی باشد، مثل کودتا. ایده اساسی این است که تمایل بالایی به تغییرات مقامات اجرایی در ارتباط با نااطمینانی در سیاست هاست (Policy uncertainty) (Alesina And Perrotti 1996: 1025).

دومین رویکرد برای سنجش و ارزیابی بی ثباتی، تمرکز مستقیم بر تغییرات قوه مجریه قرار نمی دهد و بی ثباتی اجتماعی - سیاسی را بوسیله ساختن شاخص هایی که پدیده های متنوع ناآرامی های اجتماعی را در بر می گیرد، نشان می دهد. مرجع اصلی در این زمینه کار هیبز (Hibbs) است که از شیوه اجزاء اساسی برای ساختن چنین شاخصی استفاده کرده است... این شاخص ها عبارتند از مرگ، تعداد کشته شدگان در ارتباط با خشونت های گسترده داخلی، کودتاهای موفق و ناموفق و... (Alesina And Perrotti 1996: 1025). همان گونه که ملاحظه می شود در پژوهش آلسینا و پروتی که مرجع اصلی بسیاری از کارهای بعدی در زمینه تأثیر ثبات سیاسی بر توسعه بوده است، اولاً، بی ثباتی را به صورت دو دسته می بیند (بی ثباتی در قوای اجرایی و بی ثباتی اجتماعی سیاسی)؛ ثانیاً بین تغییرات قانونی و غیرقانونی تمایز قائل می شوند و تغییرات گسترده بر اساس قانون را هم از مصادیق بی ثباتی سیاسی می دانند؛ در حالی که محققانی که «ثبات سیاسی» را به صورت منفرد و مجزا و بدون در نظر گرفتن تأثیر آن بر توسعه مورد مطالعه قرار داده بودند، اینگونه تغییرات را از مصادیق بی ثباتی به حساب نمی آوردند.

بنابراین، برای بررسی تأثیر ثبات و بی ثباتی بر توسعه هم باید تعاریف «ثبات سیاسی» به صورت مجزا و بدون ارتباط آن با توسعه مورد توجه قرار گیرد و هم بی ثباتی سیاسی در درون نظام، به شکل قانونی و از طریق قوا و سازمان های مختلف یک نظام در نظر گرفته شود. در همین زمینه «فابریزیو کارمیگنانی» (Fabrizio Carmignani) معتقد است تفاوت نرخ رشد بین کشورهای مختلف و حتی در درون یک کشور در مقاطع زمانی مختلف را می توان با «تعریفی کلی دو بعدی از بی ثباتی سیاسی» توضیح داد: «بعد اول شامل پدیده نا آرامی های اجتماعی - سیاسی مثل خشونت گسترده (Mass Violence)، مرگ های ناشی از خشونت های سیاسی و ترور، شورش ها و انقلاب ها. منبع این شکل از بی ثباتی سیاسی اساساً می تواند با منازعات قومی، زبانی، مذهبی، ایدئولوژیک و اقتصادی تعریف شود که در درون کانال های نهادی راه حل و نشانگر مناسبی برای آن پیدا نمی شود» (Carmignani 2003:1).

بعد دوم شامل اتفاقاتی مثل پایان حکومت‌ها (Government terminate) و شگفتی‌های انتخاباتی (Surprise electoral) است که از تعامل بین منافع متعارض در نهادهای سیاسی و نوسان مطلوبیت‌ها و علائق رأی دهندگان ناشی می‌شود (Carmignani 2003:1). اتفاقات در این دو بعد سبب بوجود آمدن عدم اطمینان نسبت به ثبات نهادها (مثل شکل حکومت، سیستم حقوقی) و تصمیم‌گیران (مثل، اعضای پارلمان و دولت) می‌شود و از این رو بی‌اطمینانی در مورد جهت‌گیری آینده سیاست‌های اقتصادی بوجود می‌آید (Carmignani 2003:2). باید گفت که تعریف کارمیگنانی واجد پیشرفت تئوریک دیگر در مفهوم ثبات سیاسی است و آن در نظر گرفتن تغییرات ناشی از انتخابات و بی‌ثباتی‌های پس از آن است. ایشان در پایان «مفهوم گسترده بی‌ثباتی سیاسی» را «شامل ناآرامی‌های اجتماعی، ناپایداری و تغییر تصمیم‌گیران، بخشی شدن (fragmentation) فرایند تصمیم‌گیری و بی‌ثباتی‌های انتخاباتی» می‌دانند (Carmignani 2003: 44).

تغییر مستمر دولت‌ها، کشمکش‌های سیاسی، التهاب‌های سیاسی-اجتماعی که در شکل حاد آن به صورت انقلاب بروز می‌کنند و ترورهای سیاسی، همه مصادیق ناپایداری سیاسی هستند. در یک نظام سیاسی که انتخاب دولت‌ها از طریق رای‌گیری صورت می‌گیرد، همه موارد فوق را می‌توان در احتمال تغییر دولت ارزیابی کرد (نیلی و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۰). در همین ارتباط بلتینی (Belletini) معتقد است در دموکراسی‌های نمایندگی بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند مربوط به این احتمال باشد که دولت حاکم در انتخابات بعدی شکست بخورد. ولی با وجود این، به نظر ایشان «اگر افراد اطلاعات کامل در مورد نوع سیاست‌هایی که دولت بعدی اعمال می‌کند داشته باشند، افزایش احتمال این شاخص بی‌ثباتی (احتمال شکست در انتخابات بعدی) لزوماً نشانگر عدم اطمینان بیشتر نسبت به سیاست‌های آینده نیست (Belletini, 1998:1). همانگونه که مشخص است هر قدر احتمال داده شود که تغییر دموکراتیک حکومت، موجب تغییرات زیاد در قوانین و سیاست‌های حکومت می‌شود، یا نااطمینانی در مورد سیاست‌های آینده نظام بوجود می‌آورد، سبب عدم اطمینان نسبت به آینده و بوجود آمدن عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری آینده می‌شود که موجب از بین رفتن فضای مطلوب فعالیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی می‌گردد. از این رو، سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی بلندمدت و حتی میان‌مدت در زمینه‌های فوق را با ابهام و ریسک مواجه می‌سازد. در حالی که اگر بی‌ثباتی سیاسی به صورت بی‌ثباتی و عدم تداوم در مدیریت بخش‌های مختلف دولتی بروز کند سبب هدر رفتن امکانات ملی و ناتوانی دولت در پی‌گیری اهداف توسعه‌ای می‌شود. در همین ارتباط سیمونا میلیو (Simona Milio) که به بررسی تأثیر ثبات سیاسی به صورت بی‌ثباتی تصمیم‌گیرندگان و مدیران بر نتایج عملکرد مدیریتی پرداخته، معتقد است ثبات سیاسی شرایطی است

که در آن اجازه تداوم در سیاست ها، مدیریت و اجرای برنامه‌های توسعه ای بلند مدت وجود داشته باشد. در حالی که در صورت وجود بی ثباتی در مدیران هر رئیسی استراتژی متفاوت با رئیس قبلی دنبال می کند؛ که اغلب تناقض‌ها و ناسازگاری‌هایی را درون سیاست‌های توسعه‌ای بلند مدت بوجود می آورد. برنامه‌های چند ساله، سال‌ها زمان می برد تا به نتیجه برسند، در صورتی که ریاست‌هایی که یک یا دو سال دوام دارند فقط می توانند مشکلاتی که ماهیت کوتاه مدت دارند حل کنند (Milio, 2008:923- 924). مدت کوتاه منصوبان اجرای آنها را تشویق می کند به جای اینکه به منافع سازمانی که بر آن ریاست می کنند فکر کنند به دوره تصدی شغل خود فکر کنند. آنها برای اینکه اشتباه کنند فرصت کافی دارند، اما فرصت ندارند تا از اشتباهات درس گیرند. از طرف دیگر، مدیرانی که در طول یک برنامه پنج ساله پابرجا هستند از بازبینی و ارزیابی اقدامات و فعالیت‌ها پشتیبانی می کنند، همانطور که دوره زمانی بلند مدت اجازه می دهد عملکردها مورد بازبینی مناسب قرار گیرند و فرصتی دست می دهد برای یاد گرفتن در مورد پیشرفت‌های بالقوه آینده (Milio, 2008:922- 924). بنابراین در جمع بندی بحث ثبات سیاسی باید گفت، ثبات سیاسی هم شامل ثبات نظام سیاسی است که مربوط به تداوم و پایایی نظام سیاسی و عدم تهدیدات جدی نسبت به بقای آن می باشد، هم به صورت عدم وجود شرایطی مثل خشونت سیاسی، کودتا، جنگ، مخالفت‌های سیاسی گسترده و به صورت کلی « ناآرامی‌های سیاسی - اجتماعی » می باشد و هم شامل تداوم سیاست و قوانین در درون نظام، عدم وجود تغییرات گسترده در قوانین، (بی ثباتی قوانین)، نبود بی‌ثباتی در سیاست‌ها، (بی ثباتی در سیاست‌ها)، بی ثباتی مقامات اجرایی و مدیران نظام (بی‌ثباتی مدیریتی) است.

در صورتی که وجود تغییرات گسترده و مداوم در مقامات اجرایی و مدیران نظام، تغییرات در قوانین و سیاست‌ها، از مصادیق بی ثباتی سیاسی هستند که هم مانع انباشت توسعه هستند و سبب ناتوانی دولت در طرح و راهبرد برنامه‌های میان مدت و بلند مدت توسعه می شوند و هم باعث می شوند جامعه و فعالان بخش‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نسبت به آینده، حتی آینده میان مدت هم اطمینان خاطر نداشته باشند و به این ترتیب، فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی مختلف مثل سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و زیربنایی اقتصادی، تاسیس احزاب و انجمن‌ها، و برنامه‌های بنیادین سیاسی بی‌نتیجه و بیهوده بنمایند. به همین دلیل گرایش جامعه به سمت کارهای روزمره و کوتاه مدت، که نتایج توسعه ای ندارند و حتی در بعضی از موارد جنبه ضد توسعه ای دارند، تغییر پیدا می کند.

تاثیر ثبات و بی ثباتی سیاسی بر توسعه

دستیابی به توسعه فرایندی است پیچیده، دشوار، زمان بر که از یک طرف نیازمند تلاش و ممارست فراوان، ثبات قدم، عزم راسخ و بسیج تمام منابع در جهت دستیابی به آن است و از طرف دیگر نیازمند بستر سیاسی اجتماعی آرام و با ثبات به عنوان شرط اولیه تحقق آن می باشد و هر هدفی که برای توسعه در نظر بگیریم، از جمله، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی یا اجتماعی، یا توسعه همه جانبه، وجود ثبات سیاسی برای تحقق این اهداف ضروری می باشد. اصولاً «دولت توسعه خواه» که به دنبال دست یابی به توسعه است نخستین مقدماتی که باید جهت تحقق توسعه فراهم کند ایجاد ثبات در عرصه های مختلف دولت، از جمله ثبات سیاست ها، ثبات در مدیریت، ثبات قوانین و... می باشد. تغییرات پی در پی در سیاست ها، قوانین، استراتژی ها، و سردرگمی در پی گیری اهداف مختلف توسعه سبب از بین رفتن منابع و امکانات لازم جامعه و از دست رفتن فرصت توسعه می شود. علاوه بر آن، وجود هرگونه بی ثباتی سیاسی مثل جنگ، کودتا، شورش های گسترده و وجود تهدیدات نسبت به بقای نظام، توسعه را از اولویت می اندازد و منابع و امکانات جامعه را به سوی اهدافی غیر از توسعه سوق می دهد. اهمیت محیط با ثبات در جهت دست یابی به توسعه از منظر اندیشمندان مختلف مورد تایید قرار گرفته است. مثلاً از نظر هانتینگتون «تفاوت بین دولت ها در رسیدن به رشد و برابری یا عدم دستیابی به هیچ کدام از آنها، به محیطی که در آن رشد تحقق می یابد، وابسته است (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۵۵) و «اهمیت وجود ثبات و بی ثباتی سیاسی در کشورهای مختلف از تفاوت میان دموکراسی و خود کامگی مهم تر است» (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵).

دکتر سریع القلم در این باره و لزوم وجود ثبات سیاسی در دستیابی به توسعه می نویسد: توسعه به آرامش سیاسی نیازمند است تا افراد و مجموعه های انسانی به فکر ابداع و خلاقیت باشند. فراز و نشیب های سیاسی و بلا تکلیفی در میدان مشروعیت سیاسی، تحقق توسعه را به تاخیر می اندازد و در نهایت، آن را غیر ممکن می سازد. ناآرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می سازد و فضای تصمیم گیری و سیاست گذاری جامعه را آلوده می کند و در مجموع به کاهش کارایی و مطلوبیت می انجامد (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۹۳). ایشان همچنین یکی از موانع اصلی در راه دستیابی به توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم را نداشتن تعریفی روشن از اهداف و منافع ملی می داند که با بوجود آوردن بی ثباتی در سیاست ها و استراتژی ها سبب عدم تحقق توسعه شده است: «یکی از مشکلات و موانع جدی در مسیر پیشرفت جهان سوم، تغییر دائمی تعاریف مربوط به منافع ملی، اهداف و اصول کلی سیاست داخلی و خارجی است. این تعاریف با روی کار آمدن گروه ها و دولت های جدید و قرار گرفتن آن ها در مصدر قدرت، پیوسته دچار نوسان و تحول می شوند (همان). از

طرف دیگر از نظر ایشان دلیل پیشرفت و توسعه در کشورهای توسعه یافته جهان سوم، وجود آرامش و ثبات سیاسی بوده است. عموم کشورهای توسعه یافته در جهان سوم در شرایطی به طرف مازاد ملی و نظم اجتماعی حرکت کرده‌اند که از یک آرامش نسبی سیاسی برخوردار بوده‌اند (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۱۳۳).

بسیاری از محققان دیگر دستیابی به توسعه در کشورهای موفق جهان سوم را از ناحیه وجود ثبات سیاسی در این کشورها و همچنین ثبات در سیاست‌ها، قوانین و استراتژی‌های توسعه می‌دانند. از جمله نوردهاوگ (Nordhaug) معتقد است موفقیت سیاست‌های اقتصادی در شرق آسیا ناشی از استقلال بالای دولت از منافع طبقاتی بوده است که سبب بوجود آمدن ثبات در سیاست‌ها و قوانین این کشورها شده است؛ بحث‌های اولیه در مورد دولت‌های توسعه‌گرا تاکید می‌کند که موفقیت سیاست‌های اقتصادی در شرق آسیا از ناحیه درجه بالای استقلال دولت از منافع طبقاتی داخلی و خارجی بوجود آمده است. اعتقاد بر این است که استقلال دولت، سیاست‌های استراتژیک دولتی منسجم بلند مدت را پایدار و با دوام نگه می‌دارد و سیاست‌ها با فشار گروه‌های ذی‌نفوذ محدود و متغیر نمی‌شوند. برای مثال مدل «اقتدارگرایی نرم» جانسون نشان می‌دهد که رهبری مقتدر سیاسی (پارلمانی و غیر پارلمانی) با قدرت دولتی در بلند مدت ثبات سیاسی و حمایت و حفاظت از بوروکراسی را فراهم می‌آورد (Shafiqul Huque and Zafarullah and Raton, 2005: 208).

یونیس (Younis) هم درباره دلایل موفقیت اقتصادی کشورهای شرق آسیا می‌نویسد: مطالعات بسیار منابع مختلف رشد سریع در اقتصاد کشورهای شرق آسیا را مشخص کرده‌اند، از جمله: انباشت سرمایه انسانی (Human Capital accumulation)، انباشت سرمایه‌های مادی و فیزیکی، بهبود تکنولوژی، تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری خارجی و روحیات مردم (attitude of people). هر چند که همه این فاکتورها نقشی مثبت در رشد اقتصادی داشته‌اند، ولی همه این فاکتورها مستقیم و غیرمستقیم به ثبات سیاسی وابسته هستند که اقتصاد این کشورها در دوره‌های توسعه دارای آن بوده‌اند (Younis et al, 2008: 203) و باید گفت که اکثر مطالعات پیشین در مورد رشد اقتصادی به این مسأله پی برده‌اند که بی‌ثباتی سیاسی مانع رشد می‌شود. در حالیکه نظام‌های سیاسی با ثبات به عنوان کاتالیزوری برای رشد عمل می‌کنند. این تحقیقات معتقدند که بی‌ثباتی سیاسی اغلب به رشد پایین‌تر اقتصاد منجر می‌شود (Younis et al, 2008: 204).

بارو (Barro 1991)، آلسینا و دیگران (Alesina et al 1996) و مائورو (Mauro 1993) با استفاده از تکنیک‌ها، رویکردها و اطلاعات متفاوت رابطه‌ای معکوس بین میزان بی‌ثباتی سیاسی و رشد و سرمایه‌گذاری پیدا کردند (Alesin and Perotti, 1996: 1204). در تحقیقی دیگر که آلبرتو

آلسینا و همکاران در مورد «بی ثباتی سیاسی و رشد اقتصادی» در بین ۱۱۳ کشور در طول سال های ۱۹۵۰-۱۹۸۲ انجام دادند به این نتیجه رسیدند که در کشورها و دوره های زمانی که تمایل و گرایش حکومت به فروپاشی زیاد بوده است، رشد اقتصادی به طور محسوسی پایین تر از زمان هایی بود که ثبات حکومت وجود داشته است (Alesina et al, 1996: 189). گوپتا، مدهاوان و بلی (Gupta and Madhavan and Blee) در تحقیقی با عنوان «دموکراسی، رشد اقتصادی و بی ثباتی سیاسی» در مورد تاثیر ثبات بر توسعه می نویسند: در ملت هایی که قادر بوده اند شرایط ثبات را بوجود آورند، به معنای نبود منازعات اجتماعی مشخص و آشکار، بدون در نظر گرفتن نوع رژیم سیاسی، توانسته اند به رشدهایی سریعتر از دیگر ملت هایی که نتوانسته اند این شرایط را مهیا کنند، دست پیدا کنند (Gupta and Madhavan and Blee 1997: 590). همچنین ژیمایا بریمونگ (Gymah Brempong and Traynor) و تراینور (1996) تاثیر مثبت ثبات سیاسی را بر پس انداز و رشد اقتصادی در قاره آفریقا نشان داده اند (عزتی و دهقان، ۱۳۸۷: ۳۰). بنابراین، عجیب نیست، کشورهایی که تجربه انقلاب ها و کودتاهای زیاد دارند سرمایه گذاری در آنها نسبت به کشورهایی که محیط سیاسی باثباتی دارند کمتر است (zablotsky, 1996: 3). ولی دولت هایی که ثبات سیاسی دارند پیش شرط رشد اقتصادی را دارند (zablotsky, 1996: 24). در حالی که نظریه مدرن سرمایه گذاری تاکید می کند که تصمیم به انجام سرمایه گذاری از آینده ناشناخته و نامطمئن و مبهم تأثیر می پذیرد. بخصوص، دیکسیت و پیندایک (Dixit and Pindyck, 1994) در مورد برگشت ناپذیری سرمایه به طور نظام مندی اهمیت عدم قطعیت و نا اطمینانی را بر تصمیم به سرمایه گذاری نشان می دهند. همچنین تعدادی از تحقیقات بعدی با استفاده از اطلاعاتی در مورد آفریقای جنوبی چارچوب دیکسیت و پیندایک را مورد بررسی قرار دادند... فدرک (Fedderke, 2001, 2005) با استفاده از تحلیل های تابلویی (Panel analysis) در مورد بخش های صنعتی دریافت که عدم قطعیت و نا اطمینانی عاملی مهم بر تابع سرمایه گذاری است (Fedderke and Luiz, 2008: 1056-1057). در حال حاضر به طور گسترده اعتقاد بر این است که بی ثباتی سیاسی تاثیر زیان آوری بر رشد اقتصادی دارد (Pin, ibid: 15). بر سر این مسئله اجماع وجود دارد که توسعه نیافتگی فقط ناشی از کمبود منابع اقتصادی نیست بلکه تا حد زیاد به سیاست های بی ثبات و متلون (volatile politics)، نهادهای ناکارآمد و بد کارکردی (dysfunction) و تفاوت و انفکاک بسیار زیاد در ساختارهای اجتماعی بر می گردد (Solimano, 2005: 17).

با این حال، عبدی ولی (Abdiweli) از جمله محققانی است که درباره چگونگی تأثیرگذاری بی ثباتی سیاسی روی توسعه به گونه ای دیگر می اندیشد و صرف وجود بی ثباتی سیاسی را دلیل اصلی تفاوت رشد بین کشورهای مختلف نمی داند بلکه به نظر ایشان در صورتی که

بی‌ثباتی سیاسی با بی‌ثباتی در سیاست‌ها همراه شود یا بی‌ثباتی در سیاست به تنهایی وجود داشته باشد، آنگاه امکان توسعه کاهش پیدا می‌کند: «اگر چه اکثر مطالعات پیشین «ثبات سیاسی» [به معنای ثبات حکومت] را به عنوان فاکتوری مهم که تفاوت رشد بین کشورها را موجب می‌شود در نظر می‌گرفتند، تأکید روی تغییر و تبدیل‌های (turnover) رژیم سیاسی به عنوان عاملی که به صورت مستقیم و خود به خود بر روی رشد اقتصادی تأثیر گذار است گمراه کننده خواهد بود و تاثیر بی‌ثباتی در سیاست‌های یک نظام سیاسی خاص را نادیده می‌گیرد. سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی تقریباً، بیشتر نگران ثبات سیاست‌های اقتصادی هستند تا ثبات خود رژیم سیاسی» (Abdiweli, 2001: 96). بی‌اعتمادی و شک داشتن در مورد ثبات سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌گذاران را مجبور می‌کند سرمایه‌گذاری خود را به تعویق اندازند. از نقطه نظر آنان، ثبات و قابل پیش‌بینی بودن ساختارهای محرک و مشوق سرمایه‌گذاری مهم‌تر از ثبات رژیم سیاسی می‌باشد. در محیطی که تغییرات دائم در سیاست‌ها وجود دارد، به زمان نیاز هست تا سرمایه‌گذاران متقاعد شوند که تغییرات صورت گرفته در سیاست‌های اقتصادی ماندنی و با ثبات هستند. زیرا آنها نمی‌توانند تصمیم‌های را که در مورد سرمایه ثابت (fixed capital) خود گرفته‌اند را در هر زمانی که دولت از سیاست‌های خود بازگشت را تغییر دهند (Abdiweli, 2001: 96-97).

به اعتقاد عبدی ولی، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی و اتفاقاتی مثل جنگ داخلی و خارجی، کودتا، تظاهرات ضد دولتی، تغییرات در کابینه و مواردی شبیه به آن به صورت مستقیم و خود بخودی بر روی رشد اقتصادی تأثیر گذار نیستند و به تنهایی تفاوت در رشد و توسعه بین کشورها را بوجود نمی‌آورند؛ بلکه هنگامی که شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی همراه با بی‌ثباتی در سیاست‌ها باشند، یا بی‌ثباتی در سیاست‌های اقتصادی وجود داشته باشد، بدون وجود بی‌ثباتی سیاسی خاص در نظام سیاسی، در آن صورت «همانگونه که تحقیقات تجربی نشان می‌دهند به شدت و به صورت منفی بر رشد و توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارند» (Abdiweli, 2001: 102). «تأثیرات منفی که بی‌ثباتی سیاست‌های اقتصادی بر رشد اقتصادی دارد، از تأثیر منفی مصادیقی که اغلب برای بی‌ثباتی سیاسی در نظر گرفته می‌شود، مثل کودتاها، انقلاب‌ها، مرگ‌های ناشی از حوادث سیاسی بیشتر است. «رژیم‌های سیاسی ممکن است بیابند و بروند، اما اعتماد آژانس‌ها و فعالان اقتصادی تا زمانی که دولت‌های جایگزین از سیاست‌های اقتصادی با ثبات و قابل پیش‌بینی پیروی می‌کنند، از بین نمی‌رود. به عبارت دیگر، رژیم‌های سیاسی که با ثبات به نظر می‌رسند ممکن است بواسطه بی‌ثباتی در سیاست‌های اقتصادی خود، دچار مصیبت و بلا شوند» (Abdiweli, 2001: 96). «علاوه بر این، حتی اگر یک نظام سیاسی در خطر فروپاشی سیاسی آنی و قریب‌الوقوع نباشد، ممکن است بواسطه بی‌ثباتی در

سیاست های اقتصادی ناتوان و عقب مانده شود. بعضی از پایدارترین نظام ها در آفریقا و آمریکای لاتین نرخ رشدهایی ملالت انگیز را در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تجربه کرده اند؛ در حالیکه، در کشورهای دیگر که تجربه آشفتگی های سیاسی دارند اما سیاست های اقتصادی باثبات داشته اند، پیشرفت های اقتصادی قابل ملاحظه از خود نشان داده اند. برای مثال، بورنر و دیگران (Borner et al, 1995) نشان داده اند تايلند از زمانی که در سال ۱۹۳۲ دارای نظام پادشاهی مشروطه (Constitutional Monarchy) شده است، ۱۳ قانون اساسی، ۱۷ کودتای نظامی، و شورش های جمعی بسیار داشته است؛ اما شورش ها و ناآرامی های سیاسی بر امنیت حقوق ماکیت در تايلند تأثیر نداشته است (Abdiweli, 2001: 96).

ناندی و باسو (Nandi and Basu) هم تأثیر مخارج نظامیگری و مسابقه تسلیحاتی بر توسعه که ناشی از بی ثباتی سیاسی، وجود تهدیدات نسبت به بقای حکومت یا جامعه (تمامیت ارضی) ات را اینگونه بیان می کنند: وجود مخارج نظامی بالا موجب قرار گرفتن منابع اساسی یک کشور در خدمت اهداف نظامی می شود که برای نیازهای توسعه ای لازم هستند (مثل منابع لازم مورد نیاز برای خانه سازی، آموزش، مراقبت های بهداشتی، کشاورزی، برنامه های جمعیتی، انرژی و محیط زیست) همچنین سبب قدرت یافتن موسسات و نهادهای نظامی، احتمال سرکوب نارضایتی های داخلی بوسیله نیروهای نظامی و تحت الشعاع قرار گرفتن دموکراسی می شود (Nandi and Basu 1993 : 33-38).

نتیجه

با توجه به اینکه دستیابی به توسعه مستلزم عزم راسخ نخبگان و دولت، بسیج منابع و امکانات، و فراهم آوردن بستر و محیط امن و آرام می باشد، بی ثباتی های سیاسی از نوع جنگ داخلی و خارجی، ناآرامی های اجتماعی، تهدیدات امنیتی نسبت به جامعه و نظام سیاسی و... بر رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، سرمایه گذاری داخلی و خارجی، فرار سرمایه های مالی و انسانی، تأثیر منفی و مخرب دارد و علاوه بر آن باعث از اولویت افتادن توسعه و توجه به اهدافی غیر از آن می شود. همچنین بی ثباتی در مدیریت، سیاست ها و قوانین در اثر منازعات سیاسی و عدم توافق نخبگان و گروه های اصلی جامعه، نداشتن استراتژی و برنامه مشخص و... با غیر قابل پیش بینی نمودن آینده، و افزایش ریسک باعث از بین رفتن فضای مناسب سرمایه گذاری اقتصادی می شود و به جای آن فعالیت های زود بازده و عمدتاً مخرب اقتصادی رواج پیدا می کند. علاوه بر آن با تغییر مکرر مجریان در اثر مسائل سیاسی و جناحی و عدم توجه به اهداف ملی و به جای آن توجه به اهداف گروهی و حزبی و تغییر مداوم سیاست ها، اولویت ها و اهداف توسعه علاوه بر تحقق نیافتن هیچکدام از آن

اهداف و اولویت ها، امکانات و منابع کشور از طریق نوسانات و تغییر مکرر در پیگیری هدف‌های متفاوت و بعضاً متضاد و در دعوای سیاسی هدر می رود. همین مساله دستیابی و تحقق اهداف توسعه را غیر ممکن می سازد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. اسمیت، برایان کلایو. فهم سیاست جهان سوم، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، محمد سعیدی قائنی نجفی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۲. برچر، مایکل و جانانان و یکلنفلد (۱۳۸۲). بحران، تعارض و بی ثباتی، ترجمه علی صحبدل، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. برومند، شهزاد و همکاران، امنیت اقتصادی در ایران و چند کشور منتخب، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.
۴. پناهی، محمد عادل (۱۳۸۳). درآمدی بر ثبات سیاسی. راهبرد، شماره ۳۱.
۵. ساندرز، دیوید (۱۳۸۰). الگوهای بی ثباتی سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. سریع القلم، محمود (۱۳۷۵). توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل، چاپ سوم، تهران، نشر سفیر.
۷. سریع القلم، محمود (۱۳۷۸). ثبات سیاسی و توسعه سیاسی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵.
۸. سریع القلم، محمود (۱۳۷۸). "ثبات سیاسی و توسعه سیاسی"، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵.
۹. عزتی مرتضی، محمد علی دهقان (۱۳۸۷). امنیت اقتصادی در ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۱۰. نیلی، مسعود (۱۳۸۳). اقتصاد ایران و معماری توسعه نیافتگی، تهران، دانشگاه صنعتی شریف، موسسه انتشارات عملی.
۱۱. نیلی، مسعود و همکاران (۱۳۸۷). دولت و رشد اقتصادی در ایران، تهران، نشر نی.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
۱۳. واینر، مایرون، ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۹). درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب. خارجی:

1. Abdiweli M. Ali. (2001) **political instability, policy uncertainty, and economic growth.** Atlantic Economic Journal, Volume 29, Number 1, March.
2. Ake, Claude. (1974) **"Modernization and Political Instability,"** World Politics, V. 26, N. 4.
3. Alesina, Alberto and Roberto Perotti. (1996) **"Income Distribution, Political Instability, and Investment,"** European Economic Review, V. 40.
4. Alesina, Alberto and et al. (1996) **"Political Stability and Economic Growth,"** Journal of Economic Growth, V. 1, June.
5. Belletini, Giorgo. (1996) **"Aggregate Uncertainty, Political Instability and Income Redistribution,"** European Journal of Political Economy, V. 14, 1998.
6. Carmignani, Fabrizio. (2003) **"Political Instability, Uncertainty and Economics,"** Journal of Economic Surveys, V. 17.
7. Dowding, Keith and Richard Kimber. (1983) **"The Meaning of Political Stability,"** European Journal of Political Research, V. 11.
8. Dowding, Keith and Richard Kimber. (1987) **"Political Stability and Science of Comparative Politics,"** European Journal of Political Research, V. 15.
9. Gupta, Dipak, M. C Madhavan, Andrew Blee. (1998) **"Democracy, Economic Growth and Political Instability,"** Journal of Socio-Economic, V. 27, N. 5.

10. Hurwitz, Leon. (1973) "Contemporary Approaches to Political Stability," Comparative Politics, V. 5, N. 3.
11. Lustic, Ian. (1979) "Stability in Deeply Divided Societies," World Politics, V. 31, N. 3.
12. Miljokovic, Dragan and Arbindra Rimal. (2008) "The impact of Socio-economic Factors on Political Instability," The Journal of Socio-Economic, V. 37.
13. Milio, Simona. (2008) "How Political Stability Shapes Administrative Performance," West European Politics, V. 31, N. 5, September.
14. Nandi, Proshanta . K. Ashim K, Basu (1993). "A peace Dividend: towards a kinder and Gentler Third World Development." Journal of Developing Societies, vol. 9, no. 1.
15. Pin, Jong. (2009) "On the Measurement of Political Instability and Its Impact on Economic Growth," European Journal of Political Economy, V. 25.
16. Shafiqul, Haque, Habib Zafarullah, and Boca Raton. (2006) **International Development Governance**. London: Taylor and Francis Group.
17. Solimano, Andres. (2005) **Political Crisis, Social Conflict and Economic Development**, New York: Cheltenham, Edward Elgar.
18. Younis, Muhammad, and et al. (2008) "Political Stability and Economic Growth in Asia" American Journal of Applied Sciences, V. 5, N. 3.
19. Zablotosky, Edgardo. (1996) "Political Stability and Economics Growth". Available at: <http://www.cema.edu.ar/~eez/Publicaciones/DocumentosdeTrabajo/doc109.PDF>.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸؛ «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲؛ «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «توسعه، سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹؛ «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «گفتگو و توسعه»، سال ۸۶، شماره ۲؛ «قاچاق انسان، بردگی در عصر جدید»، سال ۸۷، شماره ۳؛ «جنگ و توسعه نیافتگی در جهان سوم»، سال ۸۸، شماره ۲؛ «تاثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر»، سال ۹۰، شماره ۱.